



## مقایسه سبک زندگی اسلامی و غربی از منظر علوم انسانی

عضو هیئت علمی جامعه المصطفی (ص) العالمیه گفت اگر بتوانیم کلیه عرصه های زندگی خود شامل خانواده، سیاست و غیره را بر مبنای اصل تعلیم و تربیت تبیین نماییم، در آن صورت موفق خواهیم شد که سبک زندگی اسلامی را محقق نمائیم.

عضو هیئت علمی جامعه المصطفی (ص) العالمیه گفت اگر بتوانیم کلیه عرصه های زندگی خود شامل خانواده، سیاست و غیره را بر مبنای اصل تعلیم و تربیت تبیین نماییم، در آن صورت موفق خواهیم شد که سبک زندگی اسلامی را محقق نماییم. دکتر عطاءالله رفیعی آتانی، عضو هیئت علمی جامعه المصطفی (ص) العالمیه، دبیر علمی دو همایش ملی الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت در سال های 88 و 89 و دبیر علمی نخستین کنگره بین المللی علوم انسانی اسلامی بوده است. در گفتگو با وی، ضمن بررسی ویژگی های سبک زندگی اسلامی، شاخصه های اصلی سبک زندگی اسلامی و غربی که به تعبیر وی نشأت گرفته از دو نوع نگاه متفاوت به انسان است، مورد مقایسه قرار گرفته است که اکنون از نظر شما می گذرد.

### شخصیتی برای زندگی

\*سبک زندگی مقوله های است که در عرصه های مختلف علوم نظیر جامعه شناسی و روانشناسی کاربرد دارد. سخن گفتن از سبک زندگی در عرصه علوم انسانی از چه جایگاهی برخوردار است؟

وقتی که از موضوعی مانند سبک زندگی صحبت می کنیم، علی القاعده، از وجود شخصیتی ثابت و مستمر در مورد زندگی صحبت می کنیم. به عبارتی دارای این ذهنیت هستیم که زندگی، قاعدتاً دارای یکسری خصوصیات ثابت، مستقر و مستمری است که قابل تشخیص و تمیز است. وقتی که از سبک های زندگی خاصی نظیر سبک زندگی ایرانی، غربی، اسلامی، عربی، سبک های زندگی گذشته، حال یا آینده، سخن می گوئیم، بدین معناست که سبک زندگی دارای شخصیت های متفاوتی است که می توان از هم تشخیص داد. بنابراین شاید از همین چند ملازمه منطقی به به مفهوم زندگی، بتوان این گونه نتیجه گرفت که صحبت از سبک برای زندگی، نظیر صحبت از شخصیت برای یک فرد صحبت است.

به لحاظ روانشناختی و جامعه شناختی، می توان یک فرد یا جامعه را از جوامع دیگر تشخیص و تمیز داد و برای این منظور قاعدتاً باید دارای مؤلفه ها و خصوصیات باشد، نموده ها و نمادهایی داشته باشد که به وسیله این نموده ها و نمادها بتوان این شخصیت را از هر شخصیت دیگری و در این بحث ما این سبک زندگی را از هر سبک زندگی دیگری تشخیص داد. بنابراین شاید بتوانیم با استفاده از این کلید واژه، همین تعبیر را از ماهیت شخصیت وام بگیریم و بگوییم هنگامی که از "سبک زندگی" سخن می گوئیم، گویی از "شخصیتی برای زندگی" صحبت می کنیم.

منظور از شخصیت، خصوصیات ثابت، مستقر و مستمری است که بسیاری از متفرعات و جلوه های دیگر زندگی به آن قابل ارجاع است. برای مثال رفتارهای خاص مردم ایران، نظیر نوع خاصی از ازدواج و تشکیل خانواده، تجارت، مصرف، سیاست و رزی، نظام تعلیم و تربیت، سفر، برگزاری مراسم جشن و عزا و کلیه جلوه های گوناگونی که در عرصه های گوناگون زندگی ایشان قابل مشاهده است، همه به یک مرجع یا جایگاه قابل ارجاع است یا به عبارتی از یک محملی قابل تفسیر است. آن محمل یا مرجعی را که همه این متفرقات قابل ارجاع به آن است می توان سبک زندگی نامید و از این طریق، به وسیله یک مدار یا مرجع و شخصیتی، این فروع و متفرقات را توجیه پذیر ساخته و برای آن هویتی واحد قائل شد.

به وسیله همین مرجع و مدار، نوعی انسجام در کلیه عناصر و عرصه های گوناگون زندگی قابل مشاهده خواهد بود به گونه ای که این گوناگونی ها، با هم ناسازگار نیستند، بلکه بر یک مدار واحد، نوعی وحدت پیدا کرده و به هم مربوط می شوند. و در واقع به نوعی بخش های زندگی را می توان توسط بخش های دیگری از زندگی تفسیر کرد. برای مثال نوع مصرف ایرانیان، سفر، تربیت فرزند و ارتباطاتی که در زندگی به آن احتیاج دارند ممکن است به وسیله بخش های دیگری نوع نگاهشان به خانواده و یا نظام تعلیم و تربیت قابل توضیح باشد و همه اینها را می توان با هم معنا کرد.

اگر به هسته مرکزی قضیه دست پیدا کنیم، شاید بتوانیم بگوییم به سبک زندگی شان دسترسی پیدا کرده ایم. این متفرقات، فروع و یا جلوه های گوناگون زندگی، براساس یک هسته مرکزی تنظیم می شوند که آن هسته، مدار، رهبر و جهت دهنده این ماجراست. زمانی که از سبک زندگی صحبت می کنیم گویی داریم از آن هسته صحبت می کنیم که به نوعی این عرصه های زندگی را تفسیر و تنظیم می کند و معنا می بخشد و ما نوع نگاه، رفتارهای فردی، اجتماعی،

سیاسی و نحوه عملکرد در عرصه های گوناگون زندگی را از آن می‌شاید بگیریم.

با دو نوع کلان سبک زندگی روبرو هستیم

\*تعدد سبکهای زندگی را چگونه می‌شاید؟ توان توجیه کرد؟ این سبک‌ها در مواجهه با یکدیگر چه جایگاهی می‌یابند و آیا می‌توان به یک دسته بندی در این زمینه دست یافت؟

به نظر، در عام‌ترین، گسترده ترین و بالاترین سطح نگاه به این مقوله، می‌شاید؛ توان گفت که امروزه دست‌کم با دو نوع کلان سبک زندگی روبرو هستیم که یکی سبک زندگی اسلامی و دیگری، سبک زندگی غربی است. بدین معنا که گویی با دو نوع نگاه به زندگی روبرو هستیم، حتی گاه این دو باهم در یکجا جمع آمده‌اند؛ است به صورتی که گاه بخشی از مردم اصطلاحاً یک پیشان در سبک زندگی اسلامی است و یک پا در سبک زندگی غربی دارند که منجر به بروز ناسازگاری در زندگی‌شان شده است، یعنی یک بخش‌هایی از زندگیشان با یک بخش‌های دیگر، جور نیست. در حال حاضر بسیاری از خانواده‌ها با این تزاجمات، تعارضات و ناسازگاری‌ها مواجه هستند. بسیاری از کشمکش‌های زندگی امروز و تعارضات بین فرزندان و والدین یا حتی طلاق‌ها ناشی از همین ناسازگاری‌هاست.

برای مثال در این فضای فرهنگی و عمومی که ما داریم، افراد به‌گونه‌ای زندگی مشترک را آغاز می‌کنند، ولی در میانه راه، هر یک تحت تاثیر الگوهای زندگی متفاوتی قرار می‌گیرند و گاه این تفاوت چنان عمیق است که احساس می‌کنند حتی حرف همدیگر را نمی‌فهمند. اینکه می‌گوئیم حرف همدیگر را نمی‌فهمند، ریشه در این دارد که حرف‌زدن افراد، رفتارهای مصرفی، رفتارهای خاص اجتماعی و سیاسی ایشان، همه به آن سبک مدار ارجاع داده می‌شود. از آنجا حجیت و استدلال می‌گیرد. زمانی که این سبک‌ها تفاوت بسیاری داشته باشد، مانند این است که در دو دنیای متفاوت زندگی می‌کنیم.

دنیای متفاوت یعنی همان سبک زندگی و آن مداری که من برای زندگی انتخاب کرده و براساس آن زندگی خود را و شکل داده و معنا می‌بخشم. بنابراین از آنجا که سبک زندگی عاملی انسجام بخش است، اگر فرد سبک واحدی نداشته باشد در واقع زندگی خود را دچار تعارضات می‌سازد. امروزه این گرفتاری برای جوامعی نظیر ما فراوان است. به دلیل اینکه ما دلایل مختلف فلسفی، اجتماعی و بسیاری دلایل دیگر برای زندگی اسلامی داریم. از سوی دیگر، زندگی رقیب زندگی اسلامی، که زندگی غربی است، ابزار گوناگونی برای ورود به زندگی ما را داراست.

یکی از این ابزار، نظام تعلیم و تربیت است. دانشی که ما آموزش می‌دهیم، ترجمه شده از غرب و حامل تمام مطلوبات زندگی در غرب است. دومین ابزار غرب این است که به هر حال غرب، در آن سبک زندگی، در حال ارائه زندگی پیشرفته‌ای است. به این معنا که پیشرفت‌های گوناگون اقتصادی، علمی و حتی سیاسی غرب، افراد و جوامع مختلف را در مقابل خود مسحور کرده‌اند. این موفقیتها چشم‌ها را خیره کرده و یا روح افراد را تسخیر و تسلیم می‌نماید و آنان را به فضایی می‌برد که تصور کنند سبک زندگی آنان مطلوبتر از سبک زندگی خودشان است. بنابراین نوع نگاهمان به بحث سبک زندگی از این جهت خیلی معنادار و مؤثر است. افراد انواع گوناگونی از زندگی را تجربه می‌کنند و در نتیجه این تأثیر و تأثرات از سبک‌های زندگی گوناگون قابل مشاهده است.

در هنگام مقایسه دو کلان سبکی که به آن اشاره کردیم، باید اشاره کرد که در ذیل سیستم هر یک از این سبک‌ها، با سبکهای گوناگونی مواجه هستیم، یعنی طبیعتاً سبک کلان زندگی اسلامی، در زیرسیستم خود، دارای بخش‌های گوناگونی است که با هم متفاوت هستند. این تفاوت‌ها ناشی از سابقه فرهنگی و هویت متفاوت ملت‌ها و حتی شرایط جغرافیایی و طبیعی متفاوت است. بنابراین تفاوت سبکهای زندگی مختلفی که ذیل یک فراسبک قرار می‌گیرند، تحت تأثیر عواملی است که برخی از آنها مثل عوامل جغرافیایی و طبیعی خیلی روشن است و برخی دیگر مبهم‌تر است یا به روشنی سایر عوامل مثل شرایط جغرافیایی نیست.

برای مثال، حتماً این‌طور است که سبک زندگی ایرانی با سبک زندگی عربی که هر دو در ذیل سیستم سبک زندگی اسلامی قرار می‌گیرند، تفاوت‌هایی دارد. در واقع می‌شاید؛ توان گفت که حتی زندگی ایرانی هم به دلیل همین تفاوت‌های قومی و فرهنگی، دارای یک سبک واحد نیست و متنوع است. این تنوع واقعی و دلپذیر است و اگر این تنوع را نپذیریم در واقع با حقیقتی دلپذیر و عقل‌پذیر به‌گونه‌ای غیر منطقی مخالفت کرده‌ایم. بنابراین به‌طور منطقی می‌پذیریم که سبک اسلامی می‌تواند ایرانی و غیر ایرانی داشته باشد. بدین معنا که ما ایرانیان، یک سبک زندگی اسلامی داریم، اما ایرانی

است. چنان shy& که برای مثال ملت shy& های عرب نیز سبک زندگی اسلامی دارند، اما تا حدی عربی است. اینها قابل پذیرش است چرا که تفاوتها خودش را نشان می‌دهد و این تفاوتها نه تنها نامطلوب نیستند، بلکه دل چسب است.

شناخت تفاوت shy& های موجود در سبک زندگی و تشخیص آن در عرصه shy& های گوناگونی نظیر نظام تعلیم و تربیت، معماری، سیاست و ... مسئله امروز ماست. برای مثال دشمنان خارجی نظام اسلامی وقتی می‌shy& خواهند سیاست در نظام جمهوری اسلامی را تحلیل کنند سبک سیاسی ما را نمی‌shy& فهمند ما الان برای خودمان سبکی داریم. چنان shy& که در عرصه shy& های گوناگون زندگیمان همین طور است. اگر این عرصه shy& ها را براساس سبک زندگی مطلوب خود شکل دهیم، زندگی بسیار مطلوب shy& تر خواهد شد. مثلاً اگر ما سبک ایرانی و اسلامی خود را در معماری حفظ کنیم، زندگی برای ما بسیار دلپذیرتر و مطلوبتر خواهد شد. درحالی که اگر نگاه غربی بخواهیم خانه را به همان شکل بسازیم که با نیازهای ما سازگار نیست منجر به بروز تعارضاتی در این سیستم می‌shy& گردد.

نوع نگاه به "انسان"

\* مبنای طبقه بندی سبک shy& های زندگی در دو دسته اصلی یا سبک زندگی اسلامی و غربی چیست؟

برای تشخیص علت تفاوت در سبک shy& های زندگی باید هسته مرکزی تشکیل دهنده آنرا بررسی کنیم. درواقع باید ببینیم آن هسته مرکزی چیست که منجر به این تفاوت سبک shy& ها شده است؟ چه چیزهایی در این دو سبک دارد با هم فرق می‌shy& کند؟ به اعتقاد من، این تفاوت، ریشه در نوع نگاه به "انسان" دارد. نوع نگاه به انسان این تفاوت shy& ها را رغم می‌shy& زند، یعنی اگر ما معماری متفاوتی داریم، خانه و خانواده، نظام تعلیم و تربیت و سیاست shy& وورزی متفاوتی داریم، همه این تفاوت shy& ها ناشی از آن است که نوع نگاه ما به انسان متفاوت است. هسته مرکزی آنجاست، یعنی اگر ما انسان را به گونه غربی می‌shy& فهمیدیم، همان زندگی درست بود، ولی چون ما انسان را به گونه دیگری می‌shy& فهمیم، زندگی ای که برای او مطلوب می‌shy& دانیم متفاوت از زندگی یک انسان غربی است. در این نگاه، این انسان است که محیط اش را خلق می‌کند. این خانه و زندگی و سفر را انسان دارد می‌shy& آفریند. بنابراین تفاوت shy& ها از این منظر قابل توضیح است.

\* اما تعریف انسان غربی چیست؟ غربی shy& ها به انسان چگونه نگاه می‌shy& کنند که این زندگی را خلق کرده shy& اند؟

فرض کنید خود را در یک شرایط مجازی قرار shy& دهیم که ببینیم او به انسان چگونه نگاه می‌کند که این زندگی را خلق کرده است؟ من احساس می‌shy& کنم با نوع نگاه آنها به انسان میتوانیم همه عرصه shy& های زندگیشان را توضیح دهیم. یعنی به عبارتی می‌shy& توانیم بفهمیم که از آنجا که او به انسان این shy& گونه نگاه می‌shy& کند خانواده اش، سفرش، سیاستش، بازارش و سایر عرصه shy& های دیگر زندگیش این shy& چنین است.

غربی shy& ها چهار خصوصیت اصلی برای انسان قائلند. اولین خصوصیتی که غرب برای انسان قائل است و با تعریف ما متفاوت است، هدف زندگی است. در نگاه غربی به زندگی، هدف، کسب لذت مادی از زندگی است و بس. یعنی در نگاه آن انسانی که آن زندگی را ساخته، هدف این است که انسان از زندگی مادی و دنیوی خود حداکثر لذت را ببرد.

دومین خصوصیت آن انسان این است که این انسان فرد است. جامعه برای او وجود حقیقی ندارد. جامعه، جمع جبری افراد است. یعنی مجموعه افرادی است که تک تک در کنار هم زندگی می‌shy& کنند و هیچ ارتباط و امتزاجی بین shy& شان نیست. خصوصیت سوم این انسان، عقل اوست. به تعبیر آنان، انسان عقلی دارد که این عقل می‌shy& تواند این فرد را به بهترین نحو به لذات زندگیش برساند.

ادعای چهارمشان که برای ما قابل قبول نیست این است که می‌shy& گویند این انسان جهانی است. ادعایشان این است که همه انسان shy& ها در طول تاریخ همین گونه shy& اند. این مبنای منطقی فلسفی ضرورت جهانی shy& سازی زندگی غربی را به وجود می‌shy& آورد. در دیدگاه آنان، همه انسان shy& ها همین گونه shy& اند و یا دیریا زود هم همین گونه می‌shy& شوند و مسئله تفاوت میان خود و دیگران را تنها یک تفاوت تأخیر تاریخی می‌shy& دانند.

انسان غربی چگونه رفتار می‌کند

\* این چهار خصوصیت اصلی سبب می‌shy& شود که زندگی غربی اولاً شکل خاصی بگیرد، ثانیاً ادعا شود که جهانی است و باید به

همه جهان سرایت کند. حالا این انسانی که نگاهش این است در عرصه shy& می‌شود چگونه رفتار می‌کند؟

اولاً در این نگاه به زندگی، آزادی، اصل است. علتش این است که نگاه، فردگراست. فردی که برایش جامعه وجود ندارد و هدفش هم حداکثرسازی لذت مادی زندگی است، عقل هم دارد که زندگی را اداره کند، هرچیز دیگری را مزاحم می‌داند. برای مثال اگر جامعه بخواهد در قالب دولت، اهداف خود را به این فرد تحمیل کند، تحملش برای فرد سخت است. چون معتقد است که مزاحم فردیت او است. بنابراین در این دیدگاه به تعبیر آنان، دولت، شر ضرور است، چون اصل آزادی است. در حوزه اخلاق نیز همین طور است. چرا که اخلاق نیز در خود بایدها و نبایدهایی دارد و محدودکننده است. در این نگاه، اخلاق، دولت و دین، رقیب آزادی هستند.

اصل دوم که از نوع نگاه متفاوت غرب به انسان حاصل می‌شود این است که زندگی اقتصادی اصل است، یعنی مطلوب نهایی این انسانی که ما درباره shy&؛ اش صحبت می‌کنیم، این انسان آزاد مستقلاً که به دنبال حداکثرسازی لذت مادی زندگی، زندگی اقتصادی است. مصرف، کسب رفاه و سود بیشتر، بهترین مطلوب این انسان است. در نتیجه، زندگی اقتصادی، زندگی مدار، زندگی اصل و جهت دهنده است. بنابراین اقتصاد دانش پایه می‌شود و دانش باید اقتصادی شود و تنظیمات سایر عرصه shy&؛ ها از جمله خانواده، نظام تعلیم و تربیت، سیاست shy&؛ و ورزشی و ... باید بر مبنای اهداف اقتصادی صورت پذیرد. در نگاه غربی، انسان باید به دنبال کسب سود باشد و اگر به دنبال سود نباشد در واقع به دنبال هدفش نیست و وقتی به دنبال این هدف باشد باید هر مزاحمی را از سر راه بردارد.

در نتیجه مفهوم و معنای تشکیل خانواده حول این محور شکل می‌گیرد. خانواده تنظیماتش باید بر مبنای اهداف اقتصادی باشد. خانواده هم در دانشکده اقتصاد تحلیل اقتصادی می‌شود؛ اصولاً دقیقاً می‌گویند زن و مرد شریکند مثل دو تا شریک کاری دقیقاً دارند منافع مادی خود را ماکزیمم می‌کنند تو یک نقطه ای به تعادل می‌رسی؛ حتی برای تعداد فرزندان باهمین مکانیزم به نتیجه می‌رسی؛ مثلاً ممکن است خیلی راحت بگویند که الان به صرفه مان نیست که با هم باشیم. به سودمان نیست که دارای فرزند باشیم چون مهم سود است، حتی طرح مباحث کنترل جمعیت در همین فضاها صورت گرفت. یعنی بحث اقتصادی بود.

در مورد نظام تعلیم و تربیت، تحصیل زمانی ارزش دارد که منجر به کسب سود شود. سیاست باید در خدمت منافع مادی باشد. خیرخواهی اجتماعی نیز در هیچ shy&؛ یک از این shy&؛ ها معنا ندارد. چون جامعه مهم نیست. حتی مهم shy&؛ ترین مفاهیم اجتماعی مثل عدالت، اخلاق و ... نیز همین طور تفسیر می‌شوند. برای مثال فعل اخلاقی فعل سودطلبانه است. عدالت این است که هر فردی فرصت پیدا کند که به بهترین نحوی به اهداف مادی زندگی خود برسد. تقریباً همه عرصه های زندگی را همین طور می‌توان تفسیر و تحلیل کرد. ببینید این نگاه چگونه با دیدگاه ما ناسازگار است. وقتی از سبک زندگی اسلامی صحبت می‌کنیم، باید به همان روش، از هسته مرکزی shy&؛؛ اش آغاز کنیم، یعنی نوع نگاه به انسان. در نگاه اسلامی، به انسان پایان ندارد. وجود خودش را خودش خلق می‌کند. آفریننده خودش است.

مهم shy&؛ ترین خصوصیتش، امکان ایجاد تغییر در خودش است. همه موجودات هستی پایان یافته shy&؛ اند در حالی shy&؛ که انسان در حال تغییر است. خودش را و روشش را و جامعه shy&؛؛ اش را تغییر می‌دهد و ذره ذره می‌سازد و انتها ندارد. انتهایش خداست. پس زمانی کمال انسان محقق می‌شود که جلوی این تغییر و شدن گرفته نشود. قوی shy&؛ تر از این مبنا برای آزادی انسان وجود ندارد. انسان یعنی انتخاب. در حالی shy&؛ که درجه آزادی سایر موجودات صفر است، انسان هراندازه بیشتر انتخاب می‌کند، انسانتر است. این محصول آفرینندگی انسان است انسان می‌تواند خودش را خلق کند به گونه ای که خلیفه الهی شود، یعنی قدرت خدا را پیدا کند. خدا دائماً در حال آفرینندگی است و انسان باید یک چنین قدرت و علمی پیدا کند.

بدین معنا که هیچ مجهولی برای او وجود نداشته باشد. این مفهوم خلیفه نیز مفهومی حقیقی است و جانشین اکتسابی نیست. ما انسان shy&؛ ها باید بتوانیم به قدرت الهی، علم الهی و صفات الهی دست پیدا کنیم. خوب در چنین تعریفی از انسان، نهایت کمال مطلوب او چه خواهد بود؟ اگر بخواهیم با نگاه غربی مقایسه کنیم، (که در انجام نظام اقتصادی مطلوب انسان را تشکیل می‌دهد) در نگاه اسلامی به انسان، نظام تعلیم و تربیت مطلوب انسان خواهد بود؛ چرا که انسانی که چنین جایگاه و مرتبه و چنین قابلیت دارد، پس باید دائماً در حال رشد باشد. نه اینکه هدف اصلیش کسب درآمد باشد. باید بتواند قدرت و رحمت خدایا پیدا کند.

انسان در پی کمال الهی است

\*منظورتان از نظام تعلیم و تربیت، فقط آموزش و پرورش است؟

منظور از نظام تعلیم و تربیت نیز نه فقط آموزش و پرورش و آموزش عالی، بلکه رسانه ها، صدا و سیما، حوزه های علمی و هر جایی است که با تربیت انسان مرتبط است. در این تعریف، انسان در پی کمال الهی است. پس ما باید شرایطی را فراهم آوریم که انسان بتواند این حالت خود را محقق نماید. بهترین نهاد برای این منظور نظام تعلیم و تربیت است که مستقیماً برای این منظور شکل گرفته است و سایر نهادها نیز باید به تبع آن شکل بگیرند، چنان که در زندگی غربی، نظام اقتصادی اصل است و سایر حوزه‌ها به تبع آن باید اقتصادی شوند.

اگر بتوانیم کلیه عرصه‌های زندگی خود شامل خانواده، سیاست و غیره را بر مبنای اصل تعلیم و تربیت تبیین نمائیم، در آن صورت موفق خواهیم شد که سبک زندگی اسلامی را محقق نمائیم. برای مثال در شهرسازی قدیم ما، بازار، حول محور مسجد شکل می‌گرفت. در میان بازار مسجد قرار داشت که یک مرکز علمی یا حوزه علمی به عنوان کانون تربیت در مرکز آن قرار داشت. به عنوان مداری که اینها دورش می‌چرخید. در واقع بازار اسلامی، اوج آرامش است در حالی که امروزه بازار محل مبارزه برای کسب منفعت بیشتر اصل است.

برای تحقق سبک زندگی اسلامی، امروزه باید تلاش کنیم تا هسته مرکزی آن سبک را به گونه‌ای امروزی محقق نمائیم. در نتیجه، دانشگاه و مراکز علمی و مراکز تعلیم و تربیت باید هسته و نماد اصلی شهر باشد و سایر عرصه‌ها در مدار آن شکل گیرد، حتی ساختمان‌های سیاسی نباید شهرتشان بیش از ساختمان‌های علمی باشد. ببینیم این چه تأثیری بر سبک زندگی خواهد داشت؟ اگر نشانه اصلی شهری مراکز علمی باشد، همه زندگی بر اساس آن تنظیم خواهد شد و چنانکه در نظام زندگی غربی همه چیز با توجهات اقتصادی قابل تفسیر است، در نگاه اسلامی همه چیز با نگاه تعلیم و تربیت قابل تفسیر خواهد بود. خانواده در این نگاه، بعد از فرد، اولین هسته مشترک اجتماعی است. بنابراین در این نگاه خانواده محل تعلیم و تربیت فرد است. عمر همه هم کوتاه است پس برای رسیدن به آن مقام کمال باید به شدت در حال یادگیری باشند.

عرصه زندگی اقتصادی نیز در نگاه اسلامی، به معنای محل تعلیم و تربیت انسان خواهد بود، یعنی با این نگاه، انسان به گونه‌ای زندگی می‌کند که به تعالی او منجر شود و هنگام ورود به عرصه تولید، احساس می‌کند که در حال جهاد است، چون در این دستگاه فکر می‌کند. تفاوت اصلی این است که در این نگاه، کلیه عرصه‌های زندگی انسان شامل نظام خانواده، نظام اقتصادی و حوزه‌های سیاسی و اجتماعی باید به گونه‌ای شکل بگیرد که انسان بتواند انسانیتش را محقق کند، یعنی اگر نظام تعلیم و تربیت (که همه نهادها را شامل شود)، تبدیل به نظام رهبر همه اینها و مرکز و مداری شود که سایر عرصه‌ها پیرامون آن شکل بگیرند، ما به نتیجه مطلوب و سبک زندگی اسلامی دست خواهیم یافت.

#### منابع سبک زندگی اسلامی

#### \*منابع علمی و معرفتی دستیابی به سبک زندگی اسلامی چیست؟

در مبانی اسلامی، قرآن کریم، سنت و سیره معصومین (ع) از این جهت که منبعث از قرآن است، عقل بشر و تجربه، چهار منبعی هستند که به توصیه اسلام در هر زمینه‌ای به نظریه نیاز داشته باشیم از جمله سبک زندگی، باید به این چهار منبع مراجعه کنیم. ما از این منظر نیز با غرب تفاوت داریم. تفاوت‌مان با غرب این است که آنها وحی الهی و معارف وحیانی و معصومان را کنار گذاشته‌اند و ما معتقدیم که مشکلشان از این جاست، ولی از جهت بهادادن به عقل و تجربه، دستاورهای ارزشمندی داشته‌اند. از طرفی از پایگاه اسلامی، کسانی ممکن است عقل و تجربه را کنار بگذارند.

نگاه جامع اسلامی به تقریباً نزدیک به همان اندازه که با کنارگذاشتن معارف وحیانی مخالف است، با کنارگذاشتن عقل و تجربه نیز مخالف است. عقل و تجربه در کنار وحی و معارف وحیانی، برای ما معرفت آفرین است. پس ما برای دسترسی به دانشی جامع باید از همه این منابع استفاده کنیم و نتیجه‌های سازگار از اینها به دست آوریم. با یک تلاش روشمند علمی، باید بتوانیم پیام‌های سازگاری از اینها به دست آوریم، در این صورت به یک نظریه اسلامی در همه عرصه‌ها از جمله سبک زندگی دست خواهیم یافت، یعنی برای تعریف سبک زندگی اسلامی باید هر چهار منبع را مورد استفاده قرارداد.

\*در صحبت‌های خود به ادعای غربیان در مورد جهانی بودن اشاره کردید. یکی از تهدیدهایی که در روند جهانی شدن، نگران‌کننده برشمرده شده است، ترس از کم‌رنگ شدن هویت‌های ملی است. در این جا سخن گفتن از سبک زندگی چه جایگاه و اهمیتی می‌تواند داشته باشد؟

فکر می‌کنم تهدید اصلی جهانی شدن کم‌رنگ شدن هویت ملی نیست. اصلی‌ترین تهدید جهانی شدن این است که غرب می‌گوید من باید جهانی بشوم، یعنی جهان غربی بشود. مسئله این است که ما به لحاظ مبانی فلسفی موجود، معتقدیم که غرب انسانی نیست تا جهانی بشود. غرب غیر انسانی است. چراکه فقط به زندگی مادی پرداخته است. هرچند ویژگی‌های مثبت و

دستاوردهای مثبت غرب را نیز نباید ندیده گرفت. همه دستاوردهای غرب هم منفی نبوده است. به عبارتی پدیده جهانی شدن و حتی کم‌رنگ شدن برخی هویت‌ها؛ پدیده‌های منفی نیست و از سوی دیگر همیشه هم حفظ هویت مثبت نیست.

در واقع برای حفظ هویت باید استدلال عقلانی داشته باشیم. قرآن با تقلید از گذشتگان به اندازه کفر مخالفت کرده است. بنابراین سیر به سوی یک هویت واحد منفی نیست. چنان‌که هدف اسلام نیز رسیدن به وحدت است. آنچه مهم است این است که جهانی شدن نباید به معنای غربی شدن جهان باشد بلکه باید این یکسان‌سازی در جهت تعالی انسان شکل بگیرد. البته در گفتمان امروز، ما در حال سیر به سوی جهانی شدن اسلامی هستیم و شاهد گسترش این نگاه در جهان هستیم.